

ناسیونالیست - مُرده!

مطابق گفته علی مطهری: یک ایرانی که تابعیت آمریکا را گرفته باشد که آمریکایی نمی‌شود، باز هم ایرانی است. متأسفانه اظهارات مطهری نه از حیث معنا و نه از حیث مصداق فاقد ارزش کارشناسی است.

مطهری تعلق به نسلی دارد که کماکان در مفاهیم قرن ۱۸ میلادی فریز شده اند و ملیت را هنوز با خوانش مونتسکیوئی و روسوئی درک می‌کند.

اولاً برخلاف فهم مونتسکیوئی آقای مطهری از مفهوم ناسیونالیسم اکنون و دیگر «ملیت» تعلق داشتن به یک «خاستگاه» اطلاق نمی‌گردد و بلکه تقید داشتن به یک «خاستگاه» را افاده معنا می‌کند. بر این مبنا مفهوم ملیت دچار استحاله شده و معنای این واژه اکنون تعلق به یک هویت را قبل از تعلق به یک جغرافیا متبادر به ذهن می‌کند.

بر این منوال شهروندی که در تهران زندگی می‌کند اما خواست‌هایش و هنجارها و ارزش‌ها و مطالبات‌اش منطبق با فرهنگ و ارزش‌های آمریکائی است چنین فردی لزوماً ایرانی محسوب نمی‌شود و از حیث هویتی یک آمریکائی یا یک مشوه به آمریکائی بودن است که لاجرم در تهران زندگی می‌کند.

ثانیاً برخلاف اظهارات آقای مطهری، ایرانیان تابعیت آمریکا گرفته نه آمریکائی محسوب می‌شوند و نه ایرانی اند!

ایشان در عالی‌ترین سطح ابن الوقت‌های نان به نرخ روزخواری اند که می‌کوشند از توبره و آخور توامان و همزمان تغذیه فرمائی کنند. از طرفی آمریکائی می‌شوند تا با فرو رفتن در جلد آمریکائی و تخیل آمریکائی بودن و آمریکائی شدن، بحران هویت و بی‌شخصیتی خود را استتار کنند و هم‌زمان از مزایای آمریکایی شدن نیز بهره ببرند. از سوی دیگر و به اقتضا هر کجا منافع‌شان ایجاب کند یادشان می‌افتد ایرانی اند در حالی که در مراسم رسمی سوگند شهروندی‌شان به صراحت قسم خورده اند تا همه دغدغه‌شان آمریکا باشد و همه تعلق خاطر خود به خاستگاه ملی‌شان را به طاق نسیان کوبیده و خود را وقف آمریکا کنند.

علی‌رغم این در حالی که قانونا و اخلاقاً باید به سوگندشان وفادار بمانند اما در عمل فعال‌ترین ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی در آمریکا همین «آمریکائی‌شدگانند» که برخلاف سوگند شهروندی‌شان و به اسم وطن‌دوستی و ایران‌پرستی (!) از هیچ‌گونه اقدامات خائنانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران مضایقه نمی‌کنند.

کسی هم نیست تا به این «شبه آمریکائیان» گوشزد کند: مسائل و مشکلات ایران به به شما چه ربطی دارد؟! شما که با ترک تابعیت تان و وفق سوگندتان ایرانی محسوب نمی شوید و اخلاقاً و قانوناً دیگر حق ندارید برای «ایران» متظاهر و متعامل به دلسوزی و ایران دوستی شوید.

داریوش سجادی

روسیه پایان تاریخ نیست!

روزنامه آرمان که از بدو تاسیس خود را در قامت روابط عمومی آقای هاشمی رفسنجانی تعریف کرده و تا زمانی که ایشان در قید حیات بود بتناوب در مدح و ستایش متوفی دست به انتشار رپرتاژ آگهی های پر مداهنه در مدح مشارالیه می زد اکنون نیز بر همان روال بمنظور قدیس سازی از مقتدایشان از هر فرصتی بهره می برد. از جمله این روزنامه با اشاره به تعامل و همکاری فعلی ایران و روسیه در شماره شنبه ۲۳ تیر ماه به سنت مالوف طی نوشتاری به امضای «دبیر پایگاه اطلاع رسانی آیت الله هاشمی» با استناد به خاطره ای از متوفی که ناظر بر بدبینی آقای هاشمی نسبت به روس ها در انجام تعهدات شان به ایران بوده، ضمن اسطوره سازی از مقتدایشان در انتها به زبان طعنه این جمله معترضه را در قالب پرسش مطرح کرده که:

آیا روسها به ما وفا می کنند؟

در پاسخ به چنین دواعی و مدعیانی می بایست گفت:

خیر - هیچ تضمینی در سیاست وجود ندارد که روس ها تا انتها به ایران وفادار بمانند.

اساساً در سیاست هیچ تضمینی وجود ندارد تا دولت های متحد تا ابد به یکدیگر وفادار و متعهد بمانند.

این طبع و ماهیت سیال دنیای سیاست در نظام بین المللی است که مطابق میل آیت الله هاشمی و حامیان ایشان قبل از اصول محوری، «منافع محور» است.

مگر رسول الله علی رغم اشتها ریهود به پیمان شکنی با «بنی نضیر» پیمان اتحاد نبست و آن قوم ناکثانه در اولین فرصت بر میثاق خود

بی وفائی کرد؟!؟

مگر در همین برجام حسن روحانی خوش بینانه سخن از تعهد طرفین به تعهدات برجام نداد و اکنون کاسه چه کنم در دست گرفته و از پیمان شکنی آمریکائی ها لابه می کنند.

مگر همان آقای هاشمی نبودند که ساده اندیشانه برجام را «ولکامینگ» می کردند آن هم تنها به اعتبار قابل وثوق بودن امضای «جان کری» پای برجام!؟

در سیاست که نمی توان و نمی بایست خود را معطل بدبینی ها یا خوش بینی ها کرد.

دنیای سیاست دنیای واقع بینی است و صفحه سیاست بمثابه صفحه «نرد» است. نراد خوب آن است که «تاس بد» را «خوب بازی» کند!

هیچ عقل سلیمی در وحشت از مرگ دست به خودکشی نمی زند و پایوران نظام موظف اند تا هر کجای مقدور از اعمال سیاست در همین دنیای منافع محور اعمال سیاست «اصول محور» کنند و در فردای بر فرض بی وفائی روس ها نیز دنیا برای سیاستمدار به آخر نمی رسد تا از اکنون زانوی غم بغل بگیرند.

فردای بدون روس پایان تاریخ نیست و سیاست همچنان ادامه خواهد داشت.

داریوش سجادی

رقصنده با گرگ ها !

موج واکنش ها بعد از انتشار «مستند بی راهه» در کنار بولد شدن رقاصی دخترکی ۱۷ ساله و ابراز هم دلی مشتی «زائده» با آن «مائده» مصداق آن است که: بیشتر از مائده مهمان دیدیم – رمه آنقدر ندیدیم که چوپان دیدیم!

ماجرای مائده قبل از هر چیز موید بد فهمی مسئولین مربوطه از پدیده مذکوره داشت.

قدر مسلم آن است که افرادی مانند آن دختر خانم نوباوه قبل از آنکه مستحق نشستن بر کرسی شماتت باشند بایسته مداوا و طبابت اند. مائده ها را گزمه و مفتش و داروغه به کار نمی آید و از ابتدا مسئولین انتظامی ورودی ناصواب و نالازم به این پروژه داشته اند.

مائده ها را می بایست در قامت یک روان نژند با روان درمانان، روان پژوهی و آسیب شناسی کرد.

بنا به اعتراف جمیع افرادی نظیر مائده، رفتار ایشان قبل از آنکه بازتاب انسدادهای حکومتی باشد محصول زندگی مشارالیها در یک فضای بسته و ایزوله و پادگانی در جوار خانواده های بشدت سرکوبگرشان است.

نگاه کنید به اعترافات صادقانه «هدی جراح» با تلویزیون فارسی بی بی سی که هر چند مجری برنامه با زیرکی و شیطننت می کوشید «هدی» را مدیریت کند تا ایشان را مقرر بیاورد که جمهوری اسلامی را در مقام مقصر بنشانند اما آن علیا مخدره صادقانه اذعان داشت که قبل از هر چیز زیر فشار رفتار های بسته و انسدادی خانواده اش به مرز کلافگی و عصیان رسیده.

(مصاحبه هدی جراح با بی بی سی را در لینک ببینید — <https://bbc.in/2mckMhD>)

مائده و امثال مائده نیز بنا به اعتراف خودشان فرزندان طلاق اند که در نبود سایه پدر و مادری شایسته و ابتلای ناخواسته شان به کمبودهای عاطفی بصورت طبیعی بسمت رفتار نامتعارف و توجه طلبانه دلالت می شوند.

کوتاهی مسئولین آن است که اساسا مائده را نفهمیده اند و صورت ماجرا را غلط تعریف کرده اند.

چیزی که مائده به اتهام ان متهم شده اساسا غلط تعریف شده. ویدئوهای منتسب به این رقاصه نوباوه بهترین دلالت از بد فهمی موضوع است.

مائده در ویدئوهای موجود هر کاری که می کند «رقص» نیست! و تنها در حال تشبث به مشتی رفتار و اطوار اروتیک است با این توهم که «می رقصم» و در ناخود آگاهش بابت این اقبال سکشوال به وجد و بهجت روحی می رسیده تا همه خلاء های عاطفی انباشته از سال های محروم مانده اش از بی توجهی در نبود پدر و مادر را اینک با اقبال و توجه طلبی در اینستا و از طریق آن حرکات اروتیک تشفی دهد.

اساسا ایرانیان به اعتبار جایگاه نجیبانه و محجوبانه زن در فرهنگ ایرانی چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، فاقد چیزی بنام «رقص زن» بوده اند و ترجیح زنان ایرانی حفظ حجب و حیاء شان در حضورهای اجتماعی بوده.

حجب و وقار و متانت زن ایران تا آنجا بود که همسر خشیارشاه در قامت ملکه وقتی نخواست تن به بولهوسی پادشاه دهد و از حضوری تنانه و رامشگرانه و بی حجاب در دربار استنکاف ورزید محکوم به عزلت شد و «استر» دختر یهودی و مکار در کمین نشسته جای وی را با

فریبندگی گرفت.

زن در سنت ایرانی و بلکه در سنت خاورمیانه بویژه بعد از اسلام شانی اجل از رقاصی داشت. در هیچ کدام از حجاری‌های به جا مانده در تخت جمشید نیز اثری از شمایل یا تمثال زن و ایضا رقص زن دیده نمی‌شود. حتی چیزی بنام رقص عربی هم اساساً در منطقه وجود نداشته و آنچه که به غلط به این نام معروف شده رقصی است مصری که بازمانده از دوران فراعنه باستان و عیاشی‌های مرسوم در کاخ‌های اشرافی ایشان است. در ایران هم اگر رقصی بود، رقص‌های مردانه‌ای بود از قبیل «رقص شکرانه محصول» یا «رقص رزمی» مانند رقص چوب خراسانی‌ها یا رقص لزگی آذری‌ها یا رقص دایره‌کردها یا دمام زنی توام با سینه زنی بندری‌ها.

تنها از اواخر دوران قاجار که سنت‌های غربی راه به ایران باز کرد شاهد مناسبت‌های زنانه با چاشنی فسق و فجور در دربار قاجار شدیم (مانند مراسم رقص زنانه مورچه‌داره) روندی که در دوران پهلوی اوج گرفت و بخصوص در فردای کودتای ۲۸ مرداد و احساس دین‌دربار به لمپنیزم «شعبان بی‌مخی» لات بازی و جاهل‌گری در ایران قدر دید و در صدر نشست و از آن به بعد بود که لات بازی عرصه سینمای ایران را زیر سلطه خود گرفت و با تاسی از این روند «رقص جاهلی» یا همان «بابا کرم» نیز جایی در خرده فرهنگ لات‌های ایران باز کرد اما آن هم رقصی مردانه بود که به مرور زنانه‌ی منسوب به خرده فرهنگ دربار آن را نیز بنفع خود مصادره و در جامعه اشاعه دادند. (*)

علی‌ایحال مائده‌ها را ملامت نکنید. طبابت کنید. ایشان قبل از آن که مستحق نشستن بر کرسی اتهام باشند مستمند خوابیدن بر بستر درمان اند!

* — نگاه کنید به مقاله آقایون دست - خانوما رقص:

<https://bit.ly/2NFXJYJ>

داریوش سجادی

اسب‌های چوبی!

شعار «سوریه رو رها کن - فکری به حال ما کن» ترفند محیلانه‌ای است که با ظاهر‌الصلاح‌ترین شکل ممکن عقبه استراتژیک ایران را از داخل

و با اسب های چوبی مورد آفند قرار داده. نکته محوری در این «آنتی استراتژی» انجاست که طراحان با ادبیاتی ظاهر الصلاح و تظلم محور توانسته اند این شعار را با موفقیت آنتن دهند و از آن طریق از بدنه عوام جامعه بنفع خود یارگیری کنند. در تراژدی سوریه صورت قضیه بدین شکل طراحی شده بود تا اولاً ایران را در منطقه به محاصره در آورده و آنگاه با اسقاط اسد و پردازش داعش در سوریه آن وحوش را با سازماندهی از مسیر عراق درون ایران تفاله ریزی کنند و هم زمان با پمپ بحران معیشت از طریق تحریم های اقتصادی از دو جبهه سنگین ایران را زیر ضربات خرد کننده قرار دهند.

فتنه ای سنگین که ایران با هوشمندی از طریق مدیریت میدانی سپاه، توانست کمرش را در سوریه شکسته و با سرکوب داعش، ثلاثی فتنه (ریاض - تل آویو - واشنگتن) را در تحصیل اهداف شوم خود ناکام گذارد. اما این ناکامی مانع از آن نشد تا آن ثلاثی اکنون از طریق بالا بردن دُر تحریم ها و هم زمان پمپ بحران معیشت در ایران و کشیدن تسمه از گرده شهروندان، آتش تهیه خود را سنگین تر از قبل متوجه استحکامات اقتصادی ایران کنند.

اما این کمال ساده اندیشی است چنانچه آن ثلاثی در تحصیل اهداف شوم خود فعال مایشاء محسوب گردند. قدر مسلم نه واشنگتن و نه ریاض و تل آویو در خلأ و بدون پشتوانه لجستیک داخلی نمی توانستند از طریق شعار «سوریه رو رها کن ...» عوام قریبانه در ایران نفوذ میدانی پیدا کنند.

پایوران جمهوری اسلامی بی جهت نمی توانند همه مصیبت ها را بر گردن آمریکا و متحدانش بیاندازد. حکومت در ایران اگر از آمریکا ضربه می خورد این ضربه را قبل از عاملیت مستقیم از عقبه و سمپات های آمریکا می خورد که نقش اسب های چوبی بمنظور تحصیل مراد آمریکا را در داخل ایران عهده داری می کنند. این مفتونان و مقهوران و مجذوبان آمریکا در داخل ایرانند که تاکنون و با عوام فریبی و بعضاً موفقیت کوشیده اند بستر ساز ترفندهای آمریکائیان شوند. مصیبت آنجاست که ایشان عاملیت مستقیم آمریکا را ندارند و عوامانه و غافلانه در زمین آمریکا بازی می کنند.

ایشان را می توان ورژن آپ گریت شده خوارج محسوب کرد که همان طور که اکنون با شعار «سوریه رو رها کن...» نظام را برای برگرداندن سردار سلیمانی از سوریه زیر فشار قرار داده اند سلف ایشان نیز صادقانه و ساده اندیشانه در صفین در زمین معاویه بازی کردند و امیر المومنین را زیر فشار قرار دادند با این حماقت که: معاویه را رها کن - ایشان اهل کتاب اند!

حماقتی که می تواند مسبب تکرار تراژیک تاریخ علیه ایران شود. سوریه در موقعیت کنونی برای ایران بمثابة بزنگاه «احد» است که هر گونه مماشات و مسامحه در آنجا قرینه ترک کردن نقطه استراتژیک احد در غزوه دوم رسول الله با کفار قریش محسوب می شود که منجر به شکست سنگین لشکر رسول الله شد.

بر این منوال شعار مزبور را می توان بدین شکل معنا یا بی کرد: سوریه رو رها کن - داعش از مجرای «اسب های چوبی» تهران رو فتح کرده! غفلت کنید ایران را نیز فتح می کنند!

داریوش سجادی

کی هُلش داد!

طعنه آقای حمید رسایی به سردار قاسم سلیمانی بابت تجلیل ایشان از موضع اخیر رئیس جمهور فاقد وجهت است.

آقای رسائی توجه داشته باشند که «اهل دقت» بفرست موضع به تلویح مقتدرانه حسن روحانی در مقابل آمریکا آن هم بعد از مدت ها تذبذب را قرینه همان پهلوانی می دانند که در هلهله شیدائان بابت شیرجه اش از بالای نیاگارا تنها پرسش اش آن بود که: کی منو هُل داد!

اما این نیز کمال کم لطفی است تا سردار سلیمانی را به اعتبار تجربه تاریخی اشعث و اشعری و به اقتفای آن تمجید مورد شماتت و اتهام دستپاچگی قرار داد.

همان «اهل دقت» که می دانند مواضع بظاهر مقتدرانه روحانی در برابر واشنگتن را نباید جدی گرفت اما به همان نسبت نیز ایشان می دانند تجلیل سردار سلیمانی نیز برخورداری از فراست بود و فی الواقع «سردار» با آن تجلیل بموقع ابتکار عمل را در دست گرفت و با قرار دادن ثقل و اینرسی «سیاسی و نظامی» خود و سپاه در قفای حسن روحانی با هوشمندی اولاً رئیس جمهور را در رودربایستی مواضع خود قرار داد تا نتواند از موضع فعلیش احتراز جوید. ثانیاً با آن تجلیل بموقع به آمریکا فهماند از اینجا به بعد با سپاه طرفید و اگر زبان دیپلماسی را نابلدید اکنون با زبان «تفنگ و اقتدار» در خلیج فارس با شما حرف خواهیم زد.

آقای رسائی - سکوت روحانی در پاسخ به تجلیل سردار را بگذارید به

پا ئیز پدرسالار!

اکبر هاشمی رفسنجانی را بلاتردید به اعتبار پیشینه سیاسی و مبارزاتی اش می توان در قامت یک پدیده منحصر بفرد در جمهوری اسلامی ایران محسوب کرد که در کاریر سیاسی خود از قامت «یک مسئول» تدریجاً و با شیبی محسوس در حال انتقال به ساحت «یک مسئله» است! مسئله شدن هاشمی رفسنجانی را می توان در دو سطح آنژیوگرافی کرد. نخست هاشمی در قامت یک سالمند و آنگاه هاشمی در ساحت یک سیاست ورز.

فهم هاشمی و فهم رفتار هاشمی در قامت یک سپهسالار سالخورده سیاسی، به اعتبار جهتگیری و کنش های توجه طلبانه وی از فردای رد صلاحیتش در انتخابات ریاست جمهوری سال 92 در فرآیندی قابل هضم و تحلیل محتوا است که از آن می توان تحت عنوان «سندروم پدربزرگ» نام برد! سندروم پدربزرگ ناظر بر کلیشه ای است که مبتلابه با ورودش به عرصه کهنسالی در حسرت ایام شباب و بودنش در کانون توجه و اقبال، بی تابی می کند و با تلقی فراموش شدگی، خود را تحت گرایش شدیدی از توجه طلبی و شانیت و محوریت قرار می دهد. رویکردی که فرد طی آن خود را مغناطیسی فرض می کند که همگان موظفند حول وجود او حلقه زده و با تبعیت و تکریم وی گوش بفرمان همه نصایح و اوامر مشفقانه و راهگشایانه آن «پدربزرگ» بنشینند!

در چنین فرآیندی فرد با درک و حظ رسیدن به خزان زندگی، در مقام واکنشی عاطفی خود را سرمایه ای بی بدیل و تمام نشدنی فرض می کند که دیگران باید قدرش را بدانند و منزلتش را پاس دارند. با این تفاوت که جنس «سندروم پدربزرگ» نزد اکبر هاشمی رفسنجانی قبل از «کبر سن» ریشه در خاستگاه سیاسی ایشان دارد.

به عبارت دیگر ابتلای هاشمی به «سندروم پدربزرگ» محصول اینرسی سیاسی ایشان است که در عمل مانع از آن شد تا مشارالیه بموقع

بتواند خود را با حرکت و مسیر تحولات سیاسی دهه سوم انقلاب هماهنگ نگاه دارد. این ناتوانی در جایی عمق و شدت نیز گرفت که هاشمی به اعتبار چگالی سیاسی وزین و غیر قابل انکارش، خود را اسیر این چگالی و کاریزمای انحصاری خود کرد و متقابلاً نظام و انقلاب را نیز موظف و ملزم به تکریم و تطبیق با خود دانست. هاشمی با چنین مختصاتی خود را محور و استوانه و شناسنامه کشور و انقلاب می داند که برخلاف بقیه که موظفند پشت سر رهبری نظام امثال امر کنند ایشان نقشی هم عرض رهبری برای خود قائل است و به همین دلیل نمی تواند حاشیه نشینی یا فراموش شدگی خود در مناسبات قدرت را تحمل کند.



ابتلای هاشمی به «سندروم سیاسی پدربزرگ» در بطن خود از این استعداد برخوردار است تا بتواند نوعی مناسبات ارباب - رعیتی بین مغناطیس پیشوا و شیدائیان پیشوا را باز تولید کند. مناسباتی که طی آن چنان پدربزرگی را متوقع می کند تا همواره در کانون مدح و ستایش و تائید قرار داشته و بیش از این نیز رسالتی برای رعایای خود متصور نباشد.

«مداح و ممدوح»، «ستایش گر و ستایش جو» هر دو محصول مناسبات مهوع و فاسدی در حوزه قدرت است که طرفین را در یک رابطه متقابل «از یکدیگر» و «به یکدیگر» به حظ و بهره می رساند. سنتی مکروه که در حافظه تاریخی ایرانیان به کثرت قابل رویت و رصد است.

نزدیک ترین نمونه از این دست از مناسبات آلوده قدرت را می توان در حکومت پهلویانی بازیافت کرد که اتفاقاً هاشمی رفسنجانی سهم بالائی در به زیر کشیدن آن نظام آلوده را در کاریر سیاسی خود عهده داری می کند!

وقتی در دهه 50 و بعد از خوانش ترانه «بوی گندم» توسط «داریوش

اقبالی» که انتقادی لطیف به اصلاحات ارضی در حال اجرای محمد رضا پهلوی بود، ساواک «داریوش» را بازداشت کرد و ماجرا ظاهراً با چند سیلی ختم بخیر شد! متقابلاً داریوش نیز برای جبران جسارت خود ملزم به دلجوئی از اعلیٰ حضرت شده و با خوانش «طلایه دار» و «رسول رستاخیز» در مدح «موسس حزب رستاخیز» (!) پابوسانه و مدیحه سرایانه در مدح آن قبله عالم ابراز داشت:

ای ابر مردمشرقی ای کوه - ای نگهبان قدسی خورشید
روشنای آتش زرتشت - یادگار صداقت جمشید
ناجی سربلندی انسان - ای تو پیغمبر ، ای اهورایی
ای برای تو این هیولاها - همه کوکی همه مقوایی
با کتاب ترانه های من - نه قصیده ، غزل سپاس توست
مرد اسطوره ای شعر من - مخمل قلب من لباس توست
با پدر ، آرزوی باغی بود - روی خاکی که شکل مردن داشت
بس که تن تشنه بود خاک من - پدرم شوق جان سپردن داشت
با من اما سبد سبد میوه - از درخت غرور باغستان
کوزه کوزه زلال نور و عشق - برای قلب تشنه انسان
مشرقی مرد پاسدار شرق
معنی جاودانه اعجاز
خاک اگر خنده کرد و گندم داد
از تو بود ای بزرگ باران ساز
ای رسول بزرگ رستاخیز
دست حق بهترین سلاح توست
فاتح پاک در زمان جاری
رخش تاریخ، ذوالجناح توست

هر چند ماهیت عمل «داریوش اقبال» در خوانش «رسول رستاخیز» مذموم بود اما مذموم تر از آن نیاز مهوع پادشاهی به آن مداهنه ها و ادبیات خاکسارانه و چاپلوسانه و متملقانه و چاکر سالارانه بود. چنان خاکساری و ژاژ خائیدنی قبل از آنکه اثبات کننده ذلت و زبونی آن خواننده جوان و مرعوب باشد موید فلاکت پادشاهی بود که با تعبیر زبردستانه «اگزوپری» در رمان ماندگار «شازده کوچولو» تبعیدی خود خواسته در برج عاج خود ساخته اش در ستاره ای است که با نگاهی «رعیت انگارانه به غیر خود» رسالتی جز تکریم و تشویق خود از جانب رعیت را برنمی تابد!



اخترک دوم مسکن آدم خود پسندی بود. خود پسند چشمش که به شهریار کوچولو افتاد از همان دور داد زد به به! این هم یک ستایشگر که دارد می آید مرا ببیند! آخر برای خودپسندها دیگران فقط یک مشت ستایشگرند. شهریار کوچولو گفت: -سلام! چه کلاه عجیب غریبی سرتان گذاشته اید! خود پسند جواب داد: مال اظهار تشکر است. منظورم موقعی است که هلهله‌ی ستایشگرهایم بلند می‌شود. گیرم متاسفانه تنابنده‌ای گذارش به این طرفها نمی‌افتد. شهریار کوچولو که چیزی حالی‌ش نشده بود گفت: چی؟ خودپسند گفت: دست‌هایت را بزن به هم دیگر شهریار کوچولو دست زد و خودپسند کلاهش را برداشت و متواضعانه از او تشکر کرد. شهریار کوچولو با خودش گفت: دیدنِ این تفریح‌ش خیلی بیش‌تر از دیدنِ پادشاه است. و دوباره بنا کرد دست‌زدن و خودپسند با برداشتن کلاه بنا کرد تشکر کردن. پس از پنج دقیقه‌ای شهریار کوچولو که از این بازی یک نواخت خسته شده بود پرسید: چه کار باید کرد که کلاه از سرت بیفتد؟ اما خودپسند حرفش را نشنید. آخر آن‌ها جز ستایش خودشان چیزی را نمی‌شنوند. از شهریار کوچولو پرسید: تو راستی راستی به من با چشم ستایش و تحسین نگاه می‌کنی؟ ستایش و تحسین یعنی چه؟ یعنی قبول این که من خوش‌قیافه‌ترین و خوش‌پوش‌ترین و ثروتمندترین و باهوش‌ترین مرد این اخترکم. آخر روی این اخترک که فقط خودتی و کلاحت. با وجود این ستایشم کن. این لطف را در حق من بکن. شهریار کوچولو نیم‌چه شانه‌ای بالا انداخت و گفت: خب، ستایشت کردم. اما آخر واقعا چی این برایت جالب است؟ شهریار کوچولو به راه افتاد و همان طور که می‌رفت تو دلش می‌گفت: این آدم بزرگ‌ها راستی راستی چه قدر عجیبند!

(برگرفته از رمان شازده کوچولو)

علی ایحال «دنیای اون روزای» آن اعلی حضرت با گذشت بیش از 3 دهه اکنون قرینه ای از «دنیای این روزای» اکبری شده به قسمی که در بارعام های وقت و بی وقت ایشان با «رعایا» ناظران به ضیافت ادبیاتی نائل می شوند که ترجمانی از شاذگوئی دهه 50 امثال «داریوش اقبالی» در وصف آن اعلی حضرت پیشین است! آیتالله، آیتالناس شد! باز هم حرفی نو با خود آورده؛ آخوند متفاوتی که هرگز کهنه نمی شود! او هنوز نقطه امید و اتکای مردم و مسئولان در بحران های داخلی و خارجی است! آغوش آیتالله باز است... فقط او می تواند کشور را از این گردنه سخت عبور دهد! چه قدر راهکارهایش هنوز راهگشا است! فهم تاریخی آیتالله سال های زیادی را می طلبد! او کوه یخی است که امروز فقط قله اش پیدا است! این پیر سیاست و این روحانی متفاوت با خود چه گنجی دارد که تمام نمی شود! به دعای خیر ملتی نه نگو! آقای هاشمی! شما حتماً از درد دل های ما خبر دارید! چشم امید میلیون ها نفر امروز شما هستید! می دانم نفع شخصی شما در نیامدن است. شمایی که دیگر نیازی به قدرت و شهرت ندارید. نیازی به کسب جایگاه ریاست جمهوری ندارید. امّا آقای هاشمی، یادتان باشد شما به دعای خیر مردم همیشه محتاجید! دعای خیر این مردم پاداش آمدن شماست! چشم زخم وطن، امروز، شفای دست تو را خواهد! (به دعای خیر ملتی نه نگو)



ادبیاتی آشنا با دوران پهلوی آنجا که در مدح «شاه شاهان» آن گونه ابراز لحنیه می کردند که: شاهنشاهی سایه خدا! در سایه ات آسوده جان! ای رهبر فرزانه وطن! بر کشتی ایران تو ناخداربع قرن اگر شاهها - شهریار ایران - قلوب این ملت - تا ابد تو سلطانی!



انسان را قبل از کردار از گفتار ایشان که پژواکی است صادق از پندارشان، می توان کاوید. بر همین مبنا آن بخش از اظهارات «اکبر هاشمی رفسنجانی» در فیلم انتخاباتی سال 84 را که در چرائی حضورش در رقابت های ریاست جمهوری گفت: چشم های «مردم من» مهربان و دلهایشان سرشار از یقین است؛ می تواند فکته قابل استناد برای ورود به لایه های نچندان پنهان از شخصیت این سیاستمدار پرسابقه را در اختیار قرار دهد. این بخش از اظهارات هاشمی تداعی گر «شخصیت ایگومانپائی» مشابه در ادبیات رضا پهلوی است که چند سال پیش در مقام بازمانده و مدعی سلطنت پهلوی ها از کلمه «ملت من» استفاده کرد و شخصاً و در واکنش به ایشان نوشتم: چقدر مهوع است وقتی آن شازده باقی مانده از نسل منقرض پهلوی ها، در افاضاتش از لفظ «ملت من» استفاده می کند ... وه که چه سخت است تحمل آنکه شاهد باشیم یکی از عقب افتاده ترین گونه های منقرض شده سلطنت، سند بنچاق مالکیت بر من و امثال من و ملتی را بنام خود جعل و صادره می کند! (مقاله ماهیان تشنه) بقول مرحوم امام: این ما و منی جمله زعقل است و عقال است — در خلوت مستان نه منی هست و نه مائی

علی رغم این، فهم هاشمی در قامت «سندروم پدربزرگ» همه هاشمی نیست و سویه دیگر و مهم تر هاشمی را باید در ساحت سیاسی ایشان کاوید. هاشمی در چنین ساحتی بمثابة ماشین قدرتمند و اثرگذاری است که هر چند توان نابودگری ندارد اما به سهم خود می تواند نظام را به چالش بکشد.

هاشمی چنین اعتباری (!) را به ایستادن کامیابانه خود در میانه گپ تاریخی سنتی — شبه مدرن در ایران، مدیون است. توفیقی که آنک این اقبال را برای ایشان فراهم آورده تا خود در را در قامت پیشوای طبقات شبه مدرنی استوار سازد که جملگی مبتلایان به سندروم شیطانند.

سندرومی که شناسه محوری روان نژندی «جامعه مدرن نمای ایران» را عهده داری می کند که به اقتفای آن، مبتلایان در در یک دو گانه «برتر بینی» خود در کنار «کهنتر بینی» غیر خود و تخیل اعلمیت و اصلحیت و ارشدیت و ارجحیت و افضلیت ذاتی «خود» در کنار ایقان به سفلگی و حقارت و بی سوادی و بی فرهنگی و بی شعوری و بی شخصیتی طبقه دون شان خود (!) برخوردار از نگاهی آکنده از نفرت و کراهت و چندی و انزجار به طبقه مقابل خود می باشند.

آیه 34 سوره بقره شاخص مهمی در فهم و یابش چیستی این رویکرد و نگاه پُر غیظ را نزد طبقه مدرن نمای ایران را در اختیار می گذارد:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْإِنسَانِ اسْجُدْ وَاقْبَلْ بَرَكَاتِي ۚ فَكَذَّبَ وَتَوَلَّى ۚ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْكَافِرِينَ

مضمون آیه ناظر بر استنکاف متکبران شیطان و تَمَرُّد خویش کامانه وی از فرمان خداوند جهت سجده بر انسان است.

شیطانی که به اعتبار خود بینی و برتر بینی «ذات از آتش خود» در مقابل کهنتر بینی «ذات از خاک انسان» برخوردار از نگاهی آغشته از غیظ و کبر و نفرت به انسان شد و از همین ناحیه نیز مبتلا به طغیان و سرکشی از فرمان خداوند و برسمیت نشناختن خلقت ایشان شد. (نگاه کنید به مقاله سندروم شیطان)

شوریدگانی خود شیفته و «پرنده هائی قفسی» که حکماً «کیو کیو بنگ بنگ» فائقه آتشین که خود نیز نماینده قابل وثوقی از میانه این اقشار است بخوبی حیرانی و ویلانی این جماعت را بصوت و ترسیم می کشد.

کولی هائی بی وطن و بی خانمان در وادی هویت و اندیشه! شما «خونه» ندارید! اینجا خانه شما نیست. دست بردارید از سر این «مملکت»! نه این که جای «ما» رو تنگ کرده باشید! نه این که جائی برای شما نباشه! جاتون اینجا نیست! اهل «بیدر کجا» ئید! مشکل تان با خودتان است. قبل از تن تان، فکرتان بی خانمان است. شما «کولی» هستید! کولی های فکری!!! آواره هائی حیران! خانه به دوشانی ورشکسته بتقصیر! (کولی ها)

علی ایحال به اعتبار موجودیت گسل تاریخی و دو گانه «سنتی - شبه مدرن» در ایران و حاکمیت نفرت و تضادهای آنتاگونیستی بین این دو طبقه و ابتلای طبقات مدرن نمای ایران به سندروم شیطان، انتخابات ریاست جمهوری سال 84 و برون داد آن انتخابات (محمود احمدی نژاد) را می توان و باید در مقام یک پدیده در حد فاصل این گسل برسمیت

شناخت که با ریشتری بالا موفق شد گسل مزبور را در حد فاصل 84 تا 92 با قوت و شدت فعال نماید که منجر به فوران گدازه های انباشته از نفرت و شیدائی نزد حاملان دو طبقه مزبور شد!

بر این اساس در ترمینولوژی سیاسی ایران «احمدی نژاد» را می توان در قامت یک «پدیده ژانوسی» قرینه ای از دهه 60 انقلاب اسلامی فهم و شناسائی کرد. پدیده ای که داوری بر وی از جانب همان طبقه شبه مدرن و مبتلابه سندروم شیطان، بیرون از استناد به کارنامه درخشان یا سیاه ایشان است و به همان شکل که دهه 60 برای این طیف از ایرانیان نماد سال های کابوس و یاس و وحشت است و هم زمان برای قشر مقابل دوران طلائی امام و ایثار و مقاومت را تداعی می کند. با همین قیاس احمدی نژاد نیز تحت هر شرایطی در حد فاصل گسل «سنتی - شبه مدرن» بدون مجامله و تردید برای عده ای به اعتبار «سندروم شیطان» موجودیتی سیاه و پلشت و نفرت انگیز و چندش آور است هم چنان که هم زمان و در طرف مقابل همین «محمود» مبدل به نمادی از عدالت و شجاعت و انقلابیگری و معجزه هزار سوم می شود.

با چنین مختصاتی است که اکبر هاشمی رفسنجانی نیز ژانوس گونه در موقعیتی موفق به احراز مقام رهبری شیدائیان امروزین خود شده که پیشتر از جانب همین «شیدائیان مبتلابه سندروم شیطان» بر کرسی نفرت و انزجار نشانده شده بود!

این عبرت طنز گونه تاریخ است که در کاریر سیاسی هاشمی، شاهد آنی باشیم که ایشان در دهه 70 در کانون نفرت و خصومت و انزجار و عداوت طبقات مدرن نمای ایران قرار داشته و اینک و در دهه 90 «همین هاشمی» در قامت و ساحت منجی و قهرمان از این طبقه دلربائی می کند!

چنین پراآیندی از دو گانه پرخاش به هاشمی 70 و اقبال به هاشمی 90 غالباً یک ریشه مشترک دارد:

ضدیت با رهبری!

رمز ادبار از هاشمی در دهه 70 و اقبال به هاشمی در دهه 90 از جانب طبقات شبه مدرن ایران را باید از بطن عداوت و کراهت این قشر از رهبری نظامی جوئید که خود و نظام تحت امرش مورد وثوق این قشر مبتلا به سندروم شیطان نبوده و نیست!

فرای چرائی این عداوت، نکته حائز اهمیت آن است که در دهه 70 هاشمی برای این قشر حکم واثق و معتمد و متحد رهبری نظام را عهده داری می کرد و به اعتبار همین وثاقت بود که ایشان «هاشمی آن زمان» را خلعت عالیجناب سرخپوش پوشاندند و رندانه و کژتابانه، همه نفرت و زخم انزجار خود از رهبری نظام را با هر اندازه تاختن و نواختن بیشتر «هاشمی» التیام می دادند. و اکنون بعد از شیفت

سیاسی آشکار هاشمی و القاء و انتقال مخالفت غیر قابل کتمان با رهبری از طریق سیاه نمائی هر اندازه بیشتر از سالهای 84 تا 92 ، همان هاشمی از این توفیق برخوردار شده تا همه مخالفان، اعم از مخالفان نظام تا مخالفان رهبری را در قفای خود و برای «روز واقعه» جمع و سرمایه گذاری کند.

هر چند زیرکی هاشمی در یارگیری سیاسی نوین اش متکی بر «محور سیاه نمائی هر اندازه افزون تر از 8 سال گذشته» توسط خود و ژنرال های تحت امر خود است تا از این طریق بتواند انگشت اشاره و اتهام و فقد صلاحیت را متوجه رهبری نظام کند! اما نباید از این نکته غفلت کرد که جنس هم افزائی و هم آوائی متحدین امروز هاشمی در بدنه اجتماعی ، قبل از مخالفت با شخص، ابتلا به کراحت منتهی از سندروم شیطان و انزجار ذاتی ایشان از طبقه ای است که امثال احمدی نژاد نمایندگی ایشان را عهده داری می کند.

(در این مورد بیشتر و بیشتر در مقاله «خودکشی نهنگ» و «راز آشکار» توضیح داده ام)

توفیق هاشمی در قرار دادن خود در کانون اقبال مخالفان با آیت الله خامنه ای به ایشان این فرصت را داده تا ضمن یارگیری گسترده و دامن زدن به دو قطبی «هاشمی مصلح - رهبری ناصالح» بسترهای مطمح نظر در بازی های سیاسی خود را زیر سازی کند.

در همین فرآیند می توان اظهارات اخیر ایشان در خصوص بانوان زیبا روی را در چارچوب یارگیری های جدید اجتماعی آیت الله فهم کرد. آیت الله هاشمی رفسنجانی:

باید فرهنگ را درست تعریف کنیم ... رهبری راضی نیستند که در سال فرهنگ دنبال این باشیم که کسانی که خوب میخوانند را از میدان به در کنیم یا خانمهایی که قیافه زیبایی دارند را نگذاریم ظاهر شوند .



(هر چند روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت نظام بلافاصله ضمن اطلاعیه

ای منکر این اظهارات شد و متن کامل را منتشر کرد. اما متن روابط عمومی نیز در نهایت منافاتی با اظهارات فوق نداشت) گذشته از آنکه بخشنامه اخیر حراست سازمان مرکزی «دانشگاه آزاد اسلامی» که نقش قلعه سیاسی - اقتصادی و دانشجویی هاشمی رفسنجانی را بر عهده دارد مبنی بر عدم لزوم دخالت واحد های حراست دانشگاه به مقوله حجاب و عفاف دانشجویان می تواند بازی زیرکانه دیگری بمنظور یارگیری از بدنه آن قشر از جوانان دانشجوی لاتقید و کم تقید به احکام دینی محسوب شود!



همه شواهد موید آنست که هاشمی اهتمام خود را جهت عمق بخشیدن به دو گانه «هاشمی مصلح - رهبری ناصالح» معطوف به هر اندازه سیاه نمائی بیشتر و مبالغه آمیز از دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد کرده تا از این طریق و به زعم خود بتواند انتقام خود را از رهبری نظامی بگیرد که برخلاف توقع ایشان در خطبه نماز جمعه خرداد 88 در دو گانه «اکبر - محمود» جانب وی را نگرفت و چهار سال بعد نیز ناباورانه چشم خود را بر رد صلاحیت هاشمی در انتخابات ریاست جمهوری بست و «خیز بلند هاشمی» برای دور آخر و قدرتمند حضورش در کرسی ریاست جمهوری ایران را ناکام گذاشت.

تکدر هاشمی از رد صلاحیتش به بهانه «کِبَر سن» تا آن حد بود که با اعتراف دیر هنگام «مدیریت سایت انتخاب» مشخص شد «پیرمرد» فردای اعلام رد صلاحیت، از سر غیظ و شوریدگی و در عمق کهنسالی، جوانسرانه و با مدیریت «مهدی» دست به تهیه و تدوین فیلم دویدن پر قوت و

شتاب خود بر روی «تردمیل» کرده تا بدینوسیله موفق به افشای (!) شورای نگهبان و اثبات بُرائی و شادابی و سلامتی آیت الله برای احراز پست ریاست جمهوری شوند!

رفتاری ناسنجیده و جلف که ظاهراً و خوشبختانه و در لحظات آخر توسط عقل منفصلی در بیت آیت الله از انتشار آن سبک سری ناشیانه ممانعت به عمل آمده!

علی ایحال از آن تاریخ به بعد ترجیع بند متواتر هاشمی و ایضاً عقبه سیاسی هاشمی در عموم سخنرانی ها و نشست و مصاحبه های متعدد، هر اندازه مهیب و خوفناک معرفی کردن صدر تا ذیل مملکت در 8 سال ریاست جمهوری احمدی نژاد است. این در حالی است رهبری جمهوری اسلامی پیشتر و مشفقانه بعد از پایان کار دولت نهم ضمن اشاره به دستاوردهای مثبت در دوره احمدی نژاد بر این نکته تصریح کردند که پایوران حکومت باید منصفانه با تفکیک نقاط مثبت از نقاط منفی در کارنامه دولت های پیشین اهتمام خود را صرف پی گیری نقاط قوت و امحای نقاط ضعف کنند!

آیت الله خامنه ای در آخرین دیدار رئیس جمهور و هیات دولت سابق: من اصرار داشتم که دوستان (رئیس جمهور و وزرا) صحبت کنند و گزارش دهند... ما دوست داریم که این اظهارات، به سمع مردم عزیزمان هم برسد؛ هم خواص و کسانی که اهل فن و آشنا هستند، مطلع شوند... اگرچه برخی از کارها جلوی چشم است. البته مخالفین و کسانی که بیاطلاعتند، بعضی از دستگاه های رسانه ای خارجی مغرض و گاهی افرادی در داخل، برخی از چیزهایی که جلوی چشم هم هست، انکار میکنند. یعنی کاری انجام گرفته، جلوی چشم است، همه می بینند، منعکس شده، این را دوست دارند انکار کنند... حالا بعضی ها ممکن است نگاه خوشبینانه، دوستانه یا منصفانه ای نداشته باشند؛ بالاخره در فضای عمومی کشور باید اینها گفته شود و ثبت شود؛ اینها بسیار مهم است... همه ی کسانی که میخواهند درباره ی دولتها، کابینه ها و رؤسای جمهور قضاوت کنند، خوب است به این نکته هم توجه کنند: حجم کار بالا و تلاش خستگی ناپذیر و اعراض از آسایشها و آسودگی ها و امتیازاتی که معمولاً مسئولان کشورها در دنیا دارند؛ استراحت میکنند، تفریح میروند، امتیاز میگیرند؛ اینها را نخواستن، ندیدن، طلب نکردن، امتیاز بزرگی است که این دولت بحمدالله از این امتیاز برخوردار بود... یک نکته ی دیگر هم که در مورد این دولت در طول این هشت سال مورد نظر بود و بارها هم به آن اشاره کردم، این است که این دولت بحمدالله توانست شعارهای انقلاب را سر دست بگیرد و به آنها افتخار کند... این دولت در مجامع جهانی، احساس شرم از انگیزه های انقلابی و از اهداف انقلابی و از شیوه های انقلابی نکرد؛

این خیلی کار بزرگی بود.

علی رغم این شواهد موید آنست که هاشمی به استعداد موقعیت فعلی خود و اتکای بر ژنرال های ملتزم الکراب و تحت امر خود می کوشد با نشستن بر موج نفرت و عمق چندی و کراهت طبقات مدرن نمای ایران و بفعلیت رساندن این نفرت، تحرک ماشین سیاسی قدرتمند خود را با شتاب هر چه افزون تر در خدمت هجومی سنگین و غیر علنی بمنظور به زاویه کشاندن رهبری نظام و اخذ امتیاز از ایشان قرار دهد.

طنز ماجرا آنجاست که هاشمی و عقبه سیاسی هاشمی در موقعیتی مدام بر طبل سیاه نمائی و کراهت سازی از 8 سال گذشته زمامداری احمدی نژاد می کوبند که تصادفاً و لااقل از دو سال آخر ریاست جمهوری احمدی نژاد، بین این دو (هاشمی و احمدی نژاد) یک وحدت آرمانی اعلام نشده، محقق شد و آن ضدیت با رهبری است. اما هاشمی بدون توجه به این هم سوئی می کوشد با هر اندازه سیاه نمائی افراطی تر توسط خود و عقبه سیاسی و رسانه ایش زیرکانه القا کننده صف بندی دو گانه هاشمی مصلح - رهبری ناصالح در جامعه شود.

هاشمی و ژنرال های سیاسی اش تعمداً و زیرکانه می کوشند و تا حدود زیادی هم موفق شده اند کل دوران احمدی نژاد را سالهائی خاکستری و تبااهی و نکبت شماسازی کنند. جهدی بلیغ که تعمداً و هم زمان این واقعیت را استتار می کند که سهم بالائی از تحریم ها و تضییقات و انسدادها و انقباض ها در سالهای اخیر مدیون شهرآشوبی سال 88 با مدیریت نامحسوس هاشمی و عقبه سیاسی ایشان در تمهید فضای مناسب برای آمریکا و متحدانش بمنظور تنگ کردن حلقه محاصره اقتصادی و سیاسی علیه ایران به ویژه با مشارکت گشاده دستانه پسر ایشان (مهدی) در لابی های خارج از کشور بمنظور تقویت حلقه محاصره اقتصادی ایرانی بود که قرار است در آن دیگی بجوشد که برای هاشمی نمی جوشد!

(در این زمینه نگاه کنید به مقاله صانعان تقدیر)

طُرْفه آنکه احمدی نژاد نیز بعد از خروج از کاخ ریاست جمهوری با سکوت معنادار خود نسبت به پروپاگاندای قدرتمند تیم هاشمی در ترسیم سیاه نمایانه 84 - 92 و ابراز بی رغبتی در دفاع از کارنامه دولت دهم بصورتی کاملاً محسوس با روند تخریب سالهای 84 - 92 توسط هاشمی و تیم تخریبچی هاشمی در حال هم افزائی است تا اینک و بدینوسیله بتواند «سفید چشمانه» و در قامت «سربازی سرکش» نقش تیغه دوم قیچی را در کنار هاشمی رفسنجانی «علیه رهبری» عهده داری کرده تا از این طریق انتقام خود را از تحمیل وزیر اطلاعات در 90 و رد صلاحیت ملیجکش در انتخابات 92 را تحصیل نماید.

هاشمی در مدیریت بازی در دست اقدامش ابتدا کوشید با القای

پدرخواندگی خود بر روحانی و مردان روحانی خود را رئیس جمهور در سایه معرفی کند اما با آهنگ استقلال طلبانه حسن روحانی، هاشمی بسرعت متوجه خروج سرکشانه روحانی از زیر سایه خود شد. (هر چند روحانی هم تاکنون نشان داده فاقد پرنسیب های قابل توقع و انتظار در حد و سطح و استاندارد یک رئیس جمهور مقتدر و صاحب سبک و نظر است) علی ایحال هاشمی بازی خود را در دو سطح ادامه می دهد. نخست آنکه می کوشد به اعتبار روابط حسنه اش با حکام ریاض از این نفوذ بهره ببرد تا بتواند از این طریق خود را به عنوان یگانه برگ برنده نظام جهت بهبود مناسبات با عربستان به آیت الله خامنه ای تحمیل کرده و مجوز ورود رسمی و تمام قد خود به بحران خاورمیانه را با اقتدار اخذ کند.

بی جهت هم نیست که درست در فردای تهاجم و اشغال موصل توسط جنبش تروریستی - تکفیری داعش که شخصاً اعلام خطر کردم (مقاله من دارم آذیر می کشم) که هدف آرمانی فتنه داعش نزدیک کردن بحران تروریسم به مرزهای ایران است تا بدانوسیله بتوانند هرم تصمیم گیری در ایران را زیر فشار جهت برسمیت شناختن اعتبار هاشمی رفسنجانی نزد حکام ریاض و تن دادن نظام به دو گانه «هاشمی - عبدالله» جهت اعزام وی به عربستان و بازتولید احتشام از دست رفته «اکبر» و بازگشت ظفرمندان هاشمی به اریکه قدرت در ایران را فراهم آورند.



جمهوری اسلامی باید بشدت مواظب بازی خطرناکی باشد که هاشمی نیز یکی از اضلاع و بازیگران و موثرترین آن است! بازی نفس گیری که اینک با فاز جدید تحولات در موصل (ورود داعش) می تواند اهرم فشاری بر نظام برای اعزام تام الاختیارانه هاشمی به ریاض شود تا در یک هم افزائی بین هاشمی - عبدالله موجبات ورود موثرتر هاشمی به دور بعدی و جدی تر بازی ایشان در راستای منویات قدرت طلبانه اش شود ... با نزدیک شدن وحوش «داعش» به مرزهای ایران آیا منادیان شعار «نه غزه - نه لبنان» که بدنه بسیجی و سپاه ایران در آن شهرآشوبی

ها را نشانه گرفته بودند اینک حاضرند سربازان جان بر کف دفاع از میهن بمنظور رویارویی مفروض با وحوش داعش شوند یا باز هم همان سپاهی و بسیجی متهم به «ساندیس خواری» باید برای دفاع از امنیت کشور و تکان نخوردن آب در شکمبه ایشان، هزینه شوند!!!؟(من دارم آژیر می کشم)

هشداري که درست یک هفته بعد از آن ابتدا سایت «نامه نیوز» طی مقاله ای بر ضرورت استفاده از کارت هاشمی علیه فتنه داعش از طریق اعزام وی به عربستان انگشت تاکید گذاشت و یک هفته بعد از آن نیز آنک نوبت متحد قابل وثوق «هاشمی» در «ریاض» بود تا از طریق سایت عربی Erem News ذیل مقاله ای به قلم «احمد الساعدي» با تیترا «بخاطر اسلام به عربستان برو» (!) و با اشاره به ورود داعش به عراق خطاب به هاشمی بنویسد:

نه بخاطر سیاستهای منطقه ای کشور، بلکه بخاطر نجات اسلام به عربستان سعودی برو (!) چرا که تنها دستی که می تواند آتش ممالک اسلامی را خاموش کند دست برادری هاشمی با پادشاه عربستان است! و در این میان و بصورت کاملاً تصادفی (!) پادشاه عربستان نیز یادش افتاد که تروریسم بد و غیر قابل تحمل است و با گوشه چشمی به فجایع داعش در عراق وعده سرکوب تروریست ها را داد. (اینجا)

تلاشی سنگین و حساس شده که ظاهراً معطوف به حصول یک هم افزائی بین «هاشمی و عبدالله» بود تا با توسل به بحران داعش زمینه تقویت موضع هاشمی در هندسه سیاسی ایران و منطقه فراهم شود که البته با سخنرانی آیت الله خامنه ای در تحلیل بحران عراق و منسوب کردن فتنه داعش به عربستان و آمریکا و نفی ادعای نزاع شیعه و سنی در فتنه داعش، یخ این هم افزائی نگرفت و وا رفت.

نگرفتن یخ داعش برای بازتولید حشمت هاشمی بمعنای آنست که اکنون هاشمی چاره ای ندارد تا همه ثقل سیاسی خود را متمرکز بر آوردگاهی دیگر و سهل الوصول تر نماید و آن انتخابات آتی مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی است. به ویژه آنکه دست بر قضا ریاست فعلی مجلس خبرگان (آیت الله مهدوی کنی) در بستر احتضار افتاده و این فرصت مغتنمی را در اختیار هاشمی می گذارد تا با یارگیری و چینش متحد برای خود در انتخابات پیش رو، موضع سیاسی خود را در مجلس پر اهمیت خبرگان و ایضاً مجلس شورای اسلامی ترمیم و بازسازی و احیا نماید.

به ضرس قاطع سلطه بر خبرگان و دامن زدن بر دو قطبی «هاشمی مصلح – رهبری ناصالح» محوری ترین سرفصل در اجندای پیش روی اکبر هاشمی رفسنجانی در تحولات آینده ایران می تواند باشد.

علی ایحال همان طور که پیش تر ذکر شد هاشمی در ساختار هرم قدرت

ایران هر چند قدرت نابودگری ندارد اما به اعتبار اقبال طبقه اجتماعی فعلی اش و برخورداری از مناسبات نوچه سالاری در شبکه حلقوی بنگاه های اقتصادی در ایران می تواند با به چالش کشیدن نظام، توان تخریبگر خود را بنمایش بگذارد و مشابه «شهرآشوبی های 88» هزینه سنگینی را به نظام تحمیل کند.

این واقعیتی است غیر قابل کتمان که موجودیت و شاکله سیاسی هاشمی رفسنجانی برای منافع بلند مدت ملی ایران خطرناک است. نظامی که از بطن یک انقلاب مردمی ریشه های خود را در زمین طبقات فرو دست و محروم تعریف و تعمیق داده، افرادی مانند هاشمی که برخلاف این بدنبال «طبقات اتینا» بوده وهستند! بصورت طبیعی قدرت گرفتن تیپ هایی مانند هاشمی در چنین نظامی مترادف با تضعیف و بخطر افتادن پایگاه مردمی و مشروعیت و منافع و قدرت ملی ایران خواهد شد. با چنین مختصاتی عقل مصلحت اندیش چنان می نماید تا پایوران نظام به اعتبار توان بالای تخریب هاشمی، ضمن تامین نیازهای عاطفی یک مبتلا به «سندروم پدربزرگ» به تصنع هم که شده با مراعات احترام و اعتبار و ارادت طلبی هاشمی، بی جهت آستانه تحریک این پیرماهی فربه و زیرک دریای سیاست ایران را تقلیل نداده و با توسل به «رویکرد آبروداری» تا پایان پائیز این پدرسالار، آبرومندانه ایشان را حفظ و مشایعت و بی خطر کنند! و مانع از خودکشی این نهنگ فربه در دریای متلاطم سیاست در ایران شوند! توضیحات بیشتر در مقاله خودکشی نهنگ

داریوش سجادی

مقالات مرتبط:

هاشمی هاشمی است:

http://sokhand.blogspot.com/2013/05/blog-post_22.html

می خواهم زنده بمانم:

http://dariushsajjadi.blogspot.com/2013/05/1_7666.html

ماجرای هاشمی:

http://sokhand.blogspot.com/2013/07/blog-post_21.html

گربه چکمه پوش:

http://sokhand.blogspot.com/2013/06/blog-post_7289.html

مرد خیزرانی:

http://dariushsajjadi.blogspot.com/2013/05/blog-post_4809.html

خودکشی نهنگ:

http://sokhand.blogspot.com/2014/04/blog-post_6.html

شکار نهنگ:

http://sokhand.blogspot.com/2012/12/blog-post_17.html

باد کاشتید آقای هاشمی:

http://dariushsajjadi.blogspot.com/2013/05/blog-post_4809.html